

آزادی، قانون و سازمان

www.ketab.ir



www.ketab.ir

سرشناسه: داوری، رضا، ۱۳۱۲ -

عنوان و نام پدیدآور: آزادی، قانون و سازمان / رضا داوری اردکانی؛ ویراستار سید محمدصادق سیاح.

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی هنری نگاه روزگار نو، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ سم.

شابک: ۱-۱۹-۶۷۰۰-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: نمایه.

موضوع: آزادی

موضوع: Liberty

موضوع: تجدید

موضوع: Modernity*

موضوع: رشد سیاسی

موضوع: Political development

رده بندی کنگره: JC۵۸۵

رده بندی دیویی: ۳۲۳/۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۰۸۱۲۳

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نویسنده: رضا داوری اردکانی

ویراستار: سید محمد صادق سراج

ناشر: نگاه روزگارانو

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

چاپ و صحافی: بوستان کتاب

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۰۰-۱۹-۱

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۹۰۰۰

📍 خیابان طالقانی، خیابان سرپرست جنوبی، کوچه پارس، پلاک ۱

۸۸۸۰۷۱۸۸ 📞

www.Rpub.ir 🌐

@roozegareno.pub 📷

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

■ فهرست ■

مقدمه | ۷

قانون و سازمان | ۳۵

قانون و آزادی | ۶۹

تاریخ آزادی | ۸۷

آزادی در تاریخ | ۱۱۹

آزادی و عقل مشترک | ۱۴۹

آزادی و توسعه | ۱۶۷

خاتمه | ۱۹۳

نمایه | ۲۰۷

مقدمه

آزادی چیزی است که اهل سیاست نظری در این اواخر کمتر درباره آن فکر می‌کنند و از آن چندان حرف هم نمی‌زنند. حتی دفاع از لیبرالیسم در پناه مفهوم عدالت صورت می‌گیرد. کمتر فیلسوفی را می‌شناسیم که بعد از سارتر از آزادی گفته باشد. من هم که می‌خواستم فصلی درباره فلسفه و آزادی در زمان معاصر بنویسم و در این دفتر بیاورم، کار را مشکل یافتم و منصرف شدم. شاید مهم‌ترین سخن فلسفه درباره آزادی همان باشد که کانت گفته است. فیلسوف قرن هجدهم آلمان و اروپا آزادی را در عمق جان آدمی یافته و آزادی سیاسی را وجهی از تعین آن در زمان و ساختار جامعه جدید دانسته و مطلب را به بیانی نه چندان روشن در فلسفه عملی خود آورده است؛ اما این ناروشن بودن گناه فیلسوف نیست زیرا در بازگشت به آغاز و رجوع به باطن هر چه به مبدأ نزدیکتر شوی، چشم و گوش و هوش ناتوان‌تر می‌شوند. آغاز را کسی نمی‌تواند وصف کند. شیدا از آن شدم که نگارم چوماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو بیست

در طی دو قرن اخیر آزادی بیشتر به عنوان یک امر سیاسی مطرح بوده است و فیلسوفی چون کانت هم در کتاب «نقد قوه حکم» و به صورتی صریح در مقاله «منورالفکری چیست؟» آن را به صحنه سیاست آورده و یا درست بگویم آزادی را در نسبت با فلسفه و سیاست مهیا کرده است. او آزادی را آزادی از محجوریت و اراده به کار بردن خرد دانسته است. در این بیان دوران قبل از قرن هجدهم دوران محرومیت از اراده و توانایی در کاربرد خرد است. این کاربرد وقتی به زمان و تاریخ تعلقی پیدا کند قهراً در روابط میان مردمان و در سیاست و اقدام در ساختن و تغییر دادن و تدبیر کردن کارها ظاهر می شود. آزادی به معنی اراده کاربرد خرد یا درست بگوئیم جمع اراده و خرد و منحل شدن این در آن، تاریخ دویست ساله ای را از سر گذرانده و در منزل کهولت، اختیار را به تکنیک سپرده است تا جهان و آدمی را به هر جا که می خواهد ببرد. تاریخ دویست ساله اروپا تاریخی است که در آن خرد در خدمت اراده قرار گرفته است^۱ و اکنون هم که راه به پایان می رسد اروپا و آمریکا هنوز آزمایشی را که از سر گذرانده اند به کلی فراموش نکرده اند و به این جهت است که می توانند کم و بیش وضعی را که در آن به سر می برند نقد کنند. اروپا و آمریکا از آن جهت هنوز اندکی فلسفه دارند که به سرگذشت تاریخی خود تا حدودی آگاهند.

مردم مناطقی دیگر جهان حکایت آزادی را از غریبان شنیده اند؛ آنها تجربه آزادی خود بنیاد ندارند بلکه همواره آزادی را چیزی بیرون از وجود خویش و جدا از آن شناخته و پنداشته اند که باید از جایی بیاید و آنها از آن بهره مند شوند. گویی آزادی چیزی بیرون از وجود آدمی است که باید بیاید و مردم با آن به زندگی آزاد برسند و بتوانند در اداره کشور و تدبیر امور آن دخالت کنند؛ ولی ظهور آزادی در تاریخ به صورتی که می پندارند نبوده است و نمی تواند باشد زیرا آزادی نه چیزی بیرون از وجود مردمان بلکه پیوسته به جان ایشان و ظاهر در روابطشان است. پس داعیه هایی از این قبیل که اگر آزاد بودیم چنین و چنان می کردیم جای تأمل دارد. آزادی نه از بیرون بلکه با شکفتن در جان و برقرار شدن نسبتی خاص میان

۱ اراده آزاد با اراده ای که تابع قوانین اخلاقی است یکی است و اراده تابع قوانین اخلاقی غیر از اراده ای است که همواره مطابق قوانین اخلاقی عمل می کند... حتی اراده بد هم تابع قوانین اخلاقی و آزاد است (کانت، ایمانوئل، پایه گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه دکتر احمد احمدی، سمت، چاپ اول: ۱۳۹۹، ص ۹۷)

جان‌ها در شرایط خاص تاریخی پدید می‌آید. آزادی از آن کسی نیست؛ مردمی که بیشتر از داشتن آزادی حرف می‌زنند نمی‌دانند که آزادی داشتنی نیست، بلکه بودن و پدیدآمدنی است. مردمان با جهان و چیزها و کارهای جهان دو نسبت دارند یکی نسبت بودن و دیگری نسبت داشتن. نسبت با آزادی نسبت داشتن نیست نسبت بودن است. ما وقتی آزادی داریم که شرایط آزادی در وجود و روابطمان فراهم شده باشد نه اینکه آزادی را از جایی بدست آوریم و آزاد شویم. هرچند که در زمان کنونی آزادی‌خواهی و میل به آزاد شدن امری است که هیچ قوم و ملت و مردمی نمی‌توانند از آن چشم‌پوشند.

این نکته مهمی است که مردم مناطق توسعه‌نیافته، تجدد و شئون و آثار آن از علم و آزادی گرفته تا زندگی در فضای مجازی را دوست می‌دارند اما از انتسابش به غرب و اروپا تحاشی می‌کنند؛ یعنی می‌خواهند همه اینها از آن خودشان باشد و گاهی می‌پندارند که مطلوب‌ها و ارزش‌های دنیای جدید از ابتدا متعلق به آنان بوده است. ولی اصول و مبانی دنیای جدید و متجدد اموری تازه است که تا قرون شانزدهم و هفدهم میلادی در هیچ‌جا به‌صورتی که در آثار صاحب‌نظران دوره جدید آمده ظاهر نشده است. غرب جدید که نام و ذاتش مدرنیته است لوازمی مانند علم جدید و عقل قانونگذار و عقل داننده و مفسر و اقتصاد و سیاست و تکنولوژی و مدیریت خاص دارد. اینها در صورت جمعی اتحادشان قبل از تجدد در هیچ‌جا نبوده است؛ نه اینکه علم و عقل نبوده باشد، علم و عقل بوده است اما معنی و شأن و کارکردی که علم و عقل جدید دارد چیزی دیگر است. آزادی سیاسی و خرد قانونگذار و اقتصاد و بوروکراسی همه تعلق به دوران جدید تاریخ غربی دارند و همه مردم جهان هم آنها را می‌خواهند؛ یعنی همه دوستدار تجددند الا اینکه کسانی می‌خواهند و می‌گویند که تجدد از ما و متعلق به ماست یا باید اینجایی باشد. برخی روشنفکران و درس‌خوانده‌های ما هم تجدد خودشان را می‌خواهند و می‌گویند روشنفکری و علم و اقتصاد و دموکراسی باید از آن ما و منتسب به ما باشد ولی از این گروه اهل فضل و قلم باید پرسید که اگر ما می‌توانیم تجدد را به‌صورتی که مطلوب خود ماست درآوریم آیا بهتر نیست از تجدد چشم‌پوشیم و به‌جای آن، نظم زندگی دیگری بیاوریم که شاید دیگران هم آن را بپسندند و از ما پیروی

کنند. ما اگر دانایی و توانایی ساختن جهان مطلوب خود را داریم چرا به جای قبول مدرنیته و ارزش‌های آن، خود جهان بهتری را طراحی نکنیم. وقتی فکر می‌کنیم که می‌توانیم تجدد را به هر صورتی که بخواهیم درآوریم لابد از عهده طرح جهان دیگر هم برمی‌آییم پنهی چرا در فکر ساختن صورتی از تجدد هستیم؟ ولی قضیه این است که ما قصه ساختن جهان و سودای آن را از سخنگویان جهان جدید و متجدد شنیده‌ایم و تجدد را دوست می‌داریم و چیزی غیر از تجدد نمی‌خواهیم و از سر غیرت می‌گوییم این تجدد نباید منسوب به غرب باشد پس مشکل فقط نام و نسبت است.

یک راه حل مسئله هم این است که بگوییم غرب راه بنای مدرنیته را از ما آموخته و به نام خود ثبت کرده است. کاش از اسم غرب و تجدد می‌گذشتیم و به مستقی رو می‌کردیم؛ در آن صورت شاید آن را بهتر می‌دیدیم. هرکس می‌تواند هر تمنایی داشته باشد. تجدد خودی و خودمانی هم تمنایی است ولی صاحب تمدن چرا به جای عمل و اقدام، قیل و قال می‌کند و چرا به جای دعوی و اتلاف وقت دست به کار ساختن تجدد خودی و خودمانی نمی‌شود یا لاقط طرحی از آنچه می‌خواهد بسازد پیشنهاد نمی‌کند. بیایید از الفاظ و مفاهیم بگذریم و ببینیم مدرنیته با جان ما چه پیوندی دارد و از مدرنیته چه مراد می‌کنیم و چه می‌خواهیم؟ آیا منظورمان مدیریت و بوروکراسی درست، اقتصاد و تولید و مصرف سامان یافته، سیاست و قانون معقول، بهداشت و آموزش کارآمد و مناسب و... است؟ اگر حکومت و دولت سعی کنند مدیریت و اقتصاد و سیاست و آموزش و پژوهش و بهداشت و فرهنگ خود را سامان دهند هم منزل‌های توسعه را طی می‌کنند و هم نشان خاص خود و کشور را بر کاری که کرده‌اند می‌زنند؛ یعنی در این صورت توسعه با فرهنگ درمی‌آمیزد چنانکه همه کشورهای که راه توسعه را طی کرده‌اند کارشان رنگ فرهنگشان را دارد اما همه آنها در عمل، کار علم و تکنولوژی و اقتصاد و... را پیش برده‌اند یعنی کاری کرده‌اند که اروپا از قرن هجدهم اساس آن را گذاشته و راهی را که نامش مدرنیته است و به تاریخ اروپا، و نه به اروپاییان، تعلق دارد رفته‌اند. کسانی که توسعه می‌خواهند لازم نیست بر سراسل و نسب آن نزاع کنند. در جایی که توسعه هست درباره کجایی بودنش کمتر نزاع می‌شود و متأسفانه در کشورهایی این نزاع و این قبیل نزاع‌ها رونق دارد که از اقدام و عمل و

اصلاح خبری نیست زیرا سودای منسوب کردن همه چیز و هرچیز به خود، آزادی را محدود و گاهی سلب می‌کند و دریغا که بسیاری از درس‌خوانده‌ها و روشنفکران هم از این سودا در امان نمانده‌اند.

آخرین جلوه این سلسله سودا که اخیراً پیدا شده تجدد ایرانی است. پس از منتفی شدن روشنفکری دینی و فروکش کردن فعالیت‌ها برای دینی کردن علوم اجتماعی اکنون نوای جدیدی به نام مدرنیته ایرانی ساز شده است. چرا می‌خواهند مدرنیته را ایرانی کنند و چگونه از عهده این کار برمی‌آیند؟ مدرنیته با خرد و علم و تکنیک و سیاست و شیوه زندگی خاص ملازمت دارد با اینها چه می‌خواهند و می‌توانند بکنند؟ اگر چیز دیگری غیر از اینها در نظر دارند چرا نامش را مدرنیته می‌گذارند و اگر تعریف و موجودیت مدرنیته را می‌پذیرند و با وجود این می‌خواهند ایرانی باشد باید بدانند و بگویند که تجدد چگونه و از چه راه ایرانی می‌شود و با فرهنگ ایران چه تصرفی در علم و تکنولوژی و اقتصاد و مدیریت و بهداشت و... می‌توان کرد و چه چیزی به مدرنیته می‌توان افزود و آن را ایرانی کرد. مدرنیته ما انعکاس روح ماست؛ ما و تاریخ و جهانمان از هم جدا نیستیم. جهان در ما و ما در جهانمان کم‌وبیش جلوه و ظهور داریم. مدرنیته ما همین فهم و نظم و بی‌نظمی در کار و باز و زندگی‌مان است. مدرنیته ایرانی همین است که از زمان مشروطیت تا کنون محقق شده است؛ اگر این تاریخ، مرضی و مقبول نیست و طرح دیگری از تاریخ در نظر دارند و مدرنیته ایرانی می‌خواهند، برای اینکه لااقل معلوم باشد که منظور از مدرنیته ایرانی چیست خوبست که به اجمال بگویند این مدرنیته چه اوصافی دارد و چگونه ساخته و پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد که این آرزو، آرزویی تراز اسلافش باشد. تجدد ایرانی همین علم و دانشگاه و سازمان اداری و بانک و مجلس و قانون و صنعت و کشاورزی است که داریم؛ اگر اینها را نمی‌پسندید و دوست نمی‌دارید به اصلاح آنها فکر کنید و به جای اینکه بگویید نوع ایرانی‌اش را می‌خواهید وضع کنونی صنعت و کشاورزی و مدیریت و علم و فرهنگ را نقد کنید و وصفی دقیق از دانشگاه خوب، اداره کارآمد، قانون مناسب سیاست درست و صنعت و کشاورزی سالم و مفید و مناسب با سوابق تاریخی و فرهنگی ایران پیش آورید. اگر در راه تأمین این مطلوب‌ها بکوشید مدرنیته شما ایرانی می‌شود. شما اگر توسعه می‌خواهید به سراغ آن بروید و راهش را بگشایید. وقتی کشور

در راه تجدد قدم گذاشت تجددش ایرانی می‌شود. حرف‌هایی از این قبیل که ایران را نمی‌شناسند به یک اعتبار درست است؛ تاریخ و گذشته ما در دو سه قرن اخیر پوشیده شده است و البته برای پیمودن راه توسعه، ایران را هم باید شناخت و به‌خصوص به سخن کسانی گوش کرد که می‌گویند برنامه سیاست و توسعه ایران باید با توجه به موقع خاص تاریخی و ژئوپولیتیک آن تدوین شود اما صرف اینکه بگویید ایران را نمی‌شناسند به جایی نمی‌رسد و مگر شما ایران را می‌شناسید؟ اگر می‌شناسید بگویید که چیست تا ما هم یاد بگیریم و با کشورمان آشنا شویم. به صرف اینکه بگویید ایران را نمی‌شناسند و با تجدد ایرانی مخالفند مشکلی رفع نمی‌شود.

راستی اگر سازمان و دانشگاه و صنعت و تکنولوژی کنونی خوب نیست چرا راه اصلاح آن را نشان نمی‌دهید و در اصلاح آن نمی‌کوشید و اگر نظرتان این است که صنعت و کشاورزی و دانشگاه ما پس از اینکه کسانی تجدد را به غرب نسبت داده‌اند دچار مشکل‌ها شده است اندکی در سخن خود بیندیشید تا مبدا گرفتار او هم زمان انحطاط شده باشید. ثانیا توجه بفرمایید که تعبیر غربی بودن تجدد به معنی اختصاص داشتن آن به منطقه جغرافیایی غرب نیست بلکه اشاره‌ای به منشأ و قوام آن است. تجدد به غرب جغرافیایی تعلق ذاتی ندارد بلکه اروپا با پیدایش تجدد صورت تازه پیدا کرده و موجودیت خاص یافته است. اگر گفته می‌شود تجدد غربی است مراد این است که روح تجدد نه به حکم ضرورت بلکه بر حسب اتفاق در اروپا ظاهر شده و تکلیف فکر و عمل غرب و سپس سراسر روی زمین را معین کرده است. به عبارت دیگر این غربی‌ها نیستند که با رأی و نظر قومی و نژادی تکلیف علم و فرهنگ و زندگی آدمی را معین کرده‌اند بلکه پدید آمدن روح تجدد منشأ دگرگونی در غرب جغرافیایی و سپس در سراسر جهان شده است. اگر کسی از این حرف برداشت این است که تجدد غربی است و چون غربی‌ها آن را ساخته‌اند باید از آن احتراز کرد مطلب را درست نفهمیده است. ثالثا سیر تاریخ چه در راه پیشرفت باشد چه به سوی انحطاط برود با حرف‌ها و بحث‌های این و آن متوقف یا تند و کند نمی‌شود؛ وانگهی این قبیل نگرانی‌ها نگرانی مردم و کشور نیست. بحث درباره شرق و غرب هرچه باشد مانع پیشرفت کشور نمی‌شود. روشنفکران و صاحب‌نظران بالاترین شأن و مقامی که می‌توانند داشته باشند این است که

سخنگوی زمان خود باشند. آنها راه را معین نمی‌کنند بلکه کارشان تا حدودی راه‌یابی و بیشتر اعتراض است و برای اینکه اعتراضشان اساس داشته باشد لازم است که بروند و قدری بیشتر با فرهنگ و تاریخ آشنا شوند. یکی از مشکل‌های کنونی نویسندگان ما اعراض از درک و شناخت مدرنیته است.

وقتی مدرنیته و علم و دموکراسی را با تلقی انتزاعی از آنها و به صورتی می‌خواهیم که دیگر مدرنیته و علم و دموکراسی نیست پیداست که به آنها نمی‌رسیم؛ زیرا رسیدنی نیستند. وقتی مقصدی می‌جویم که نمی‌دانیم چیست و کجاست و از چه راه می‌توان به آن رسید از پیش پیداست که اهل راه و راه پیمودن نیستیم. نقد تجدد مخالفت با آن نیست بلکه شرط و طریق فهم و دریافت آن است. تجدد را نقد نمی‌کنند که ضدتجدد را به جای آن بگذارند بلکه با این نقد معنی سیاست جدید و آزادی را درمی‌یابند؛ ضدیت با تجدد سودایی نشدنی است زیرا تجدد ضد ندارد. شما هم اگر تجدد را دوست می‌دارید یا به آن معتقدید بگوئید که موانع راه آن را بشناسید و اگر تعلق ایرانی دارید بروید حجاب شرق‌شناسی و زمان‌زدگی را از روی تاریخ و فرهنگ ایران بردارید با این برداشته‌شدن حجاب شاید تجدد هم به نحوی با فرهنگ ایرانی تناسب پیدا کند. ساده با شما حرف بزنم؛ می‌دانید آزادی چیست؟ آنچه در سیاست اروپا به نام آزادی محقق شده است امر پیچیده و دشوار تاریخ است اما آزادی جلوه‌های روشن و آشنا هم دارد؛ مثلاً آزادی، رفتار و گفتار از روی صرافت طبع است؛ چرا با یکدیگر با صرافت طبع و صراحت حرف نمی‌زنیم و بحث نمی‌کنیم؟ علم و آزادی و زندگی خوب می‌خواهیم؟ چه تلقی‌ای از علم و آزادی و زندگی خوب داریم و آیا اینها انواع دارند و همه را پیش روی ما گذاشته‌اند که از میان آنها بهترینشان را انتخاب کنیم؟ چرا با خود صفا نمی‌کنیم و نمی‌پذیریم که در باب آینده و تجدد تأمل نکرده‌ایم و دست‌مان برای رسیدن به علم کارساز و نظم اطمینان‌بخش و زندگی آزاد و با صلح و صفا چندان پر نیست؟

در شرایط وابستگی و تنگدستی طرح تقاضاهای دشوار که معمولاً به قصد توجیه ناتوانی صورت می‌گیرد جز اینکه غفلت ما را بیشتر کند سودی ندارد. تقاضای تجدد ایرانی که نمی‌دانیم و نمی‌گویند چیست به این معنی است که تجدد اروپایی در شأن ما نیست و ما تجدد برتری می‌خواهیم؛ شاید هم باطن

این تقاضا چیز دیگری باشد و بخواهد ناتوانی در رسیدن به تجدد را بپوشاند. غرب و تجدد و آزادی را در مفاهیم و بدون رجوع به منشأ پیدایششان نمی‌توان درک کرد بلکه این معانی را در وجودشان و با تجربه باید دریافت. اگر تجدد ایرانی می‌خواهید به سوی دموکراسی، که یکی بیش نیست، و فهم مبانی آن بروید. تجدد، امریکایی و روسی و چینی و ایرانی ندارد. البته سامسونگ نماینده تجدد کره است اما کسی از تجدد کره‌ای حرفی نمی‌زند. چین و هند و... هم تجدد چینی و هندی ندارند؛ تجدد ایرانی هم معنی ندارد. در اینجا باید مخصوصاً به دو سوء تفاهم اشاره کرد. یکی اینکه ظاهراً کسانی شعار تجدد ایرانی را به آقای دکتر سیدجواد طباطبایی منسوب کرده‌اند. اتفاقاً آقای طباطبایی صرف‌نظر از برخی اوقات تلخی‌هایش اهل نظر است و در مورد تجدد در ایران سخنانی متین و اندیشیده دارد و هرکس می‌خواهد با تجدد و راه تجدد در ایران آشنا شود خوب است که کتاب‌های «جدال قدیم و جدید» و «تأملی درباره ایران» را بخواند. دکتر طباطبایی تصریح می‌کند که: «خواننده‌ای که اطلاعی از اندیشه سیاسی و تاریخ جهانی نداشته باشد و نوشته‌های ایرانیان درباره اندیشه جنبش مشروطه‌خواهی را بخواند می‌تواند در دام این توهم بیفتد که گویی اندیشه مشروطه‌خواهی اندیشه‌های یکسره ایرانی بوده است. افزون بر این خاستگاه بسیاری از سخنان نسنجیده‌ای را که پژوهشگران جنبش مشروطه‌خواهی گفته‌اند باید در این بی‌التفاتی به تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا جست‌وجو کرد» (طباطبایی، سیدجواد، جدال قدیم و جدید از نوزایش تا انقلاب فرانسه: تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، نشر ثالث، چاپ دوم: ۱۳۹۰، ص ۹) همچنین طباطبایی شکست جنبش مشروطه‌خواهی ایران را شکستی در قلمرو اندیشه می‌بیند و حتی معتقد است که اگر بتوان تاریخ شکست تجددخواهی در ایران را در پیوند با بحث در مبانی و نقادی سنت و الزامات دوره جدید مورد بررسی قرار داد ایضاً منطقی شکست ممکن نخواهد بود. (همان، ص ۱۳) طباطبایی از تجدد ایرانی حرفی نمی‌زند بلکه از نیندیشیدن درباره تجدد اروپایی گله می‌کند و می‌خواهد اگر کسانی درباره تجدد ایران می‌نویسند با تأمل و تفکر بنویسند.

سوء تفاهم دیگر در فهم جمله «صدر تاریخ تجدد ما ذیل تاریخ تجدد غرب است» روی داده است. این جمله را چند سال پیش به این صورت نقل کردند که: «صدر تاریخ ما ذیل تاریخ غربی است» و هرچه گفته می‌شد که این

جمله بی معنی و تحمل محض است می گفتند نه جمله به همین صورت گفته شده است که ما می گوئیم؛ بعد هم که پذیرفتند اشتباه شنیده اند تفسیرهای عجیب و غریب کردند و مثلاً بی توجه به معنای صدر و ذیل تاریخ، گمان کردند که تاریخ ما، تاریخ غربی و محل بسط اندیشه های نیچه ای شده است؛ ولی فهم معنی سخن مشکل نیست و اگر گوش باز داشته باشیم و فهم مان پس از سال ها تحصیل هنوز معتاد به سخن های مشهور نباشد معنی آن را به آسانی درمی یابیم. معنی جمله این است که ما در زمانی به تجدد رو کردیم که اروپا به دوران پایانی تجدد رسیده بود. در این گفته هرچه باشد ایران و تاریخ ایران به هیچ وجه ناچیز گرفته نشده است؛ اصلاً بحث درباره تاریخ ایران نیست بلکه به حادثه رویکرد به تجدد و آنچه واقع شده نظر دارد؛ البته اگر از آن استنباط شود که راه و کار تجدد در ایران دشوار است حرف راه به جایی می برد. اگر مقصود از جمله این بود که ما به اروپا ملحق شدیم و تاریختان تاریخ اروپا شد چرا اعتراض نکردید و نگفتید ما اروپایی نشده ایم و در وضع توسعه نیافتگی به سر می بریم. حتی فرض کنیم که کسی درباره تاریخ ایران حرف نادرستی زده است، شما سخن درست بگوئید و راه درست نشان دهید. اگر تجدد می خواهید باید مطالعه و تأمل کنید که شرایط متجدد بودن چیست و در تحصیل آن شرایط و فراهم کردنش چه باید کرد.

بیهوده با هم نزاع نکنیم؛ برای قوم و کشوری که در راه تجدد مانده است درست نیست که به سودای «کدام تجدد؟» مشغول باشد. کدام را کسی می تواند بپرسد که صورت های مختلف تجدد را پیش روی خود در اختیار داشته باشد و دستش در انتخاب باز باشد اما اگر کسانی راه توسعه را می شناسند خوب است به جای دعوی و داعیه، صورتی از تجدد ایرانی را تصویر کنند و راه رسیدن به آن را نیز نشان دهند. بهانه هایی از این قبیل که چند مقاله در نقد تجدد نوشته شده و این نوشته ها راه را بسته یا کار را مشکل کرده است سخن اهل نظر و دانش نیست؛ گویی راه تجدد همواره باز بوده و کسانی چند صفحه در نقد تجدد نوشته و همه راهیان را از راه برگردانده و سیر تاریخ را متوقف کرده اند. این حرف ها به خصوص وقتی از دهان استادان و دانشمندان شنیده می شود بسیار دردناک است. وقتی دانشمند گمان می کند با نوشتن دو یا سه مقاله می شود مسیر تاریخ را تغییر داد دانش و خرد از هم دور شده اند. کسانی که واقعا درد

آینده دارند و اهل دانش‌اند بهترین کاری که می‌توانند بکنند این است که ببینند اکنون کشور در چه وضعی است و امکان‌های آینده‌اش چیست.

گروه دیگری نیز هستند که می‌گویند تجدد بیگانه است و به آن اعتنا نباید کرد. البته اشخاص آزادند که به چیزها اعتنا کنند یا نکنند ولی تاریخ‌چندان به اعتنای این و آن واقعی نمی‌گذارد. این و آن چه تجدد را بپذیرند، چه نپذیرند تجدد وجود دارد و سراسر جهان کنونی خوب یا بد هرچه هست به درجات در تجدد وارد شده و به آن بستگی پیدا کرده است. تجدد مقدس نیست اما چیزی هم نیست که به آسانی از کنارش بتوان گذشت. همه جهان در درون تجدد یا در حاشیه آن قرار دارد؛ حتی شاید بتوان گفت دوران تجدد عظیم‌ترین و خطرناک‌ترین و پیچیده‌ترین و پرمثمرترین دوران زندگی آدمی بوده است. علم، کارساز و تکنیک و رفاه نسبی و تعلیم و تربیت عمومی و آزادی سیاسی دوران تجدد هر هیچ تاریخی سابقه ندارد. تمدن‌ها و تاریخ‌های قدیم محدود بودند و اصرار هم نداشتند که از مرزهای خود بیرون بروند. فلسفه و علم یونانی در زمانی انتشار یافت که تاریخ یونان دیگر زنده نبود اما همان که مانده بود اهمیتی داشت که نمی‌شد از آن صرف‌نظر کرد؛ گویی فلسفه از آغاز دارای قدرت انتشار بود. فرهنگ جدید غربی و تجدد نیروی عظیم انتشار و بسط داشت و بر اثر همین نیروی انتشار بود که در سراسر روی زمین گسترش یافت. برخلاف تصور شایع تجدد پدید آمده در اروپا را اقوام جهان با فکر و محاسبه و طراحی اختیار نکرده‌اند بلکه جلوه‌هایی از آن را دیده و خود را به آن نیازمند یافته و به آن رو کرده‌اند.

تجدد با تفکر و اراده و رویکرد به قدرت آغاز شده و تمدن‌های دیگر آن را پذیرفته و گاهی نیز در برابرش ایستاده‌اند و این ایستادن و ایستادگی کاری دشوار و گاهی خونین و پراز درد و داغ بوده است. مقابله یک دوران تاریخی قدیم در برابر تجدد که نیروی دوام و پیشرفت را در خود دارد اگر ممکن باشد، موجب جنگی نابرابر می‌شود که شاید در آن هیچ یک از دو طرف نتوانند پیروز شوند ولی این نتیجه برای هر دو یکی نیست. جنگی که در آن هر دو طرف شکست می‌خورند جنگی خطرناک و شاید فاجعه‌بار باشد و برای کاستن از خطرات و زیان‌های آن هر چه می‌توان باید کرد. کوشش‌هایی که تا

کنون صورت گرفته بسیار اندک بوده و اثری بر آن مترتب نشده است. شاید این تقدیر وضع توسعه نیافتگی باشد. در این وضع، خرد آزاد و آزادی به آسانی مجال ظهور و اثرگذاری نمی یابد و البته کاربرد خرد به صورتی که کانت وصف کرده است در همه جا به دشواری میسر می شود. از این وضع جز با تذکر به شرایط توسعه نیافتگی بیرون نمی توان آمد. تذکر به وضع توسعه نیافتگی نیز جز با التفات به وضع تاریخی و فرهنگی و امکان های خود در نسبت با غرب متجدد و تجدد حاصل نمی شود. اگر غربی دانستن تجدد بر کسانی گران می آید بیشتر از آن روست که نمی دانند بسیاری از چیزهایی که به آن معتقدند و آداب و عاداتی که دارند آورده غرب جدید است؛ اما چون آنها را اصول و قواعد فکر و عمل خودشان می دانند اگر کسی آن اقوال و افعال را غربی بداند تعجب می کنند که چرا و چگونه چیزهایی که مورد اعتقاد آنهاست و به آنها تعلق دارند به غرب نسبت داده می شود.

وقتی چیزی جهانی می شود همه آن را از آن خود می انگارند. مگر نه اینکه پیشرفت به یک قول مسلم تبدیل شده و تکامل و اصل تنازع بقا بی چون و چرا مورد قبول قرار گرفته و کمتر کسی در تقدیر و آزادی سوژه انسانی تردید می کند. گویی همه مردم از ازل آزادی و دموکراسی را دوست می داشته و احیاناً سری هم به کلبه و حجره سوسیالیسم می زده و جهان را هم هرطور که بخواهند و بر اساس اعتقادات خود می ساخته اند که می گویند اینها که غربی نیست، افکار و اعتقادات خودمان است. البته درست می گویند؛ این افکار، افکار خودشان است ولی آن را غالباً به صورتی ناقص و اجمالی از فرنگ فراگرفته اند و برخی از آنها را که در کتاب درسی آموخته اند در آن هیچ تأملی نکرده و مقاومتی در برابر آن نداشته اند و فکر نمی کنند که از دیگران اخذ کرده باشند. حتی شاید بگویند اگر نیاکان ما هم به پیشرفت و تکامل قائل نبوده اند ما این اصول را درست یافته ایم و روا نمی داریم که حکم درست را متعلق به مردم و فرهنگ خاص بدانیم. اینها مسلمات است و مسلمات مال همه است. حقایق و مسلمات که شرقی و غربی ندارد. این حکم در مورد بسیاری از احکام خبری درست است. $2 \times 3 = 6$ غربی و شرقی ندارد اما اصل پیشرفت و رسم آزادی سیاسی از سنخ احکام خبری نیستند بلکه از جمله اصول و مسلمات عملی تجددند. مسلمات مردمان به تاریخ و دوران تاریخی تعلق دارد. اصول پیشرفت و آزادی نیز که از مسلمات تجددند با تجددیه همه جهان رفته اند؛